

پرسش:

با سلام  
با توجه به ۴۱ سوره نور، نماز اشاره به عبادت انسان و تسبیح اشاره به عبادت سایر موجودات هست؟ یا هر موجودی نماز و تسبیح خودشون رو دارند منتها با شکل و کیفیت مخصوص خودشون؟  
با توجه به اینکه تسبیح از ریشه سبح به معنای حرکت سریع در آب و هوا در اصطلاح به معنای پاک و منزّه داشتن خدا از هر نقصی هست این تسبیح موجودات چه درسی می‌تواند در عبودیت انسان داشته باشد؟ لطفاً این سوال رو که چه درسی برای عبودیت انسان دارد رو حتماً پاسخ دهید  
در این آیه که اشاره به علم موجودات شده یعنی موجودات با آگاهی مشغول تسبیح هستند این همون تسبیح حقیق و تکوینی هست؟ و این آگاهی و علمشان ناشی از شعورشان یعنی عقل غریزی هست؟ یا شعور با عقل غریزی فرق دارد؟ و عقل فطری فقط مختص انسان هست؟  
آگه ممکنه به کپی از جواب‌ها رو برام بفرستین  
با تشکر

: پاسخ این پرسش در ادامه مطلب

پاسخ:

سلام علیکم

۱- طبق آیه ی یاد شده، تَك تَك موجودات، هم تسبیح دارند هم نماز خودشان را دارند ◀

۲- درسها ▶

- تَك تَك موجودات، دائماً در حال تسبیح هستند، من انسان چطور؟ اگر من تسبیح نکنم، آیا پست تر از دیگر موجودات نمی‌شوم؟!

- اینها طبق آیات قرآن، به خاطر ما مسخرند؛ یعنی تسبیح آنها در راستای به کمال رساندن انسان است. آیا من قدردان اینها هستم؟ به قول جناب سعدي: «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند - تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری - همه از بحر تو سرگشته و فرمانبردار - شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

جناب سعدي در گلستانش این درس را زیباتر گفته، آنجا که حق تعالی بر زبانش جاری ساخته که: «یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم، و سحر در کنار بیسه ای خفته شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت؛ و یک نفس، آرام نیافت. چون روز شد گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت بلبلان را دیدم که بنالیش در آمده بودند از درخت؛ و کبکان از کوه؛ و غوکان در آب؛ و بهایم از بیسه. اندیشه کردم که مرّوت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته. «دوش مرغی به صبح می‌نالید - عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش - یکی از دوستان مخلص را - مگر آواز من رسید به گوش - گفت باور نداشتیم که تو را - بانگ مرغی چنین کند مدهوش - گفتم این شرط آدمیت نیست - مرغ، تسبیح گوی و ما» «خاموش»

- اگر آنها تسبیح می‌کنند (به سویی الله شنا می‌کنند) و من هم تسبیح می‌کنم، تسبیح کدامیک برتر است؟ آنها شناگرترند یا من؟ آیا من به پای سگ اصحاب کهف یا هدهد سلیمان(ع) یا اولاغ بلعم باعورا رسیده‌ام، یا آنها در مسیر الهی الله، بهتر از من، تسبیح (شنا) کرده و از من جلو زده اند؟ سگ اصحاب کهف، اولیایی را دیده، و شناخت که اینها اولیای الهی اند، و دانست که اگر در پی آنها برود به کمال می‌رسد. پس تصمیم جدی گرفت و از پی آنها روان شد، و همراه آنها به خواب سیصد ساله رفت و همراه آنها بیدار شد و همراه آنها از دنیا رفت. و شاید روزی که آنها در آخر الزمان رجعت می‌کنند با آنها رجعت کند. من چطور؟ چرا من دنبال یافتن اولیای الهی نیستم؟ من چرا دنبال اولیای الهی راه نمی‌افتم تا دستم را بگیرند و با خود ببرند؟

هدد به جایی رسیده بود که سلیمان(ع) نبودش را احساس می‌کرد؛ «وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ». من چطور؟ آیا آنقدر برای امام زمانم و برای اولیای الهی مهم شده‌ام که هنگام نبودم، بپرسند که فلانی کجاست؟ مورچه‌ی سلیمان(ع)، با احساس مسئولیت در مقابل سایر مورچه‌ها، به جایی رسید که افتخار همصحبتی با سلیمان(ع) را پیدا کرد. من چطور؟ آیا آن اندازه به فکر امت اسلامی هستم که لایق دیدار مولایم شوم؟  
- موجودات همه تسبیح می‌گویند؛ آیا من تسبیح آنها را می‌شنوم؟ اگر نمی‌شنوم، پس معلوم می‌شود که گوش باطنم کر

است. اگر گوش ظاهر مگر باشد دنبال معالجه می روم، پس چرا برای درمان گوش باطنم کاری نمی کنم؟ چرا به طبیبان معنوی مراجعه نمی کنم؟

چرا از اینکه مصداق آیات زیر هستم، لرزه بر تن و جانم نمی افتد و در محضر خالق و مخلوق، خجالت نمی کشم

«صُمُّ بَعْضُكُمْ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ لَمْ يَأْتِ الْبَصِيرَةَ وَ لَمْ يَأْتِ الْبَصِيرَةَ وَ لَمْ يَأْتِ الْبَصِيرَةَ وَ لَمْ يَأْتِ الْبَصِيرَةَ»

«حَتَّمَا اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

«فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ حَتَّمَا عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَّا يَفْقَهُ»

اگر کفر خفی نداشتم که محرم ملکوت. اگر گوش باطنم کر است و چشم باطنم کور، یعنی درجاتی از کفر، در من هم هست می شدم. فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نُجْزِي الْمُجْرِمِينَ» کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند، درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛ و داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می دهیم

آیا درهای آسمان به روی من گشوده شده؟ آیا وارد بهشت شده ام؟

اگر نه، پس قطعاً تکذیب برخی آیات می کنم و در برابر آیات الهی، تکبر دارم و شتر نفسم بزرگتر از آن است که از روزنه های ملکوت، عبور کند

انکار آیات فقط به این نیست که بگویم اینها از جانب خدا نیست. بلکه همین که بگویم فلان آیات برای کفار و منافقان است نه برای من، خودش انکار آیات است. کافر خود منم، منافق خود منم، ابو لهب خود منم. کافر و منافق و ابولهب درون را باید ... جست. به قلب باید خطاب کرد که به کفار درون (نفس و جنودش) بگوید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» باید دو دست (ترس و طمع) ابولهب درون را برید. باید زن ابولهب درون (قوه ی خیال) را کنترل کرد که هیزم به آتش نفس نریزد

۳- بگذار برخی علمای عوام، با خیالات خود، جهان را تفسیر کنند. ما گوش هوش به پیغام محمد و آل محمد می دهیم و باور می کنیم که تمام موجودات، فهم و درک و تکلیف و ثواب و عقاب دارند. عقل غریزی و عقل فطری و امثال این اصطلاحات را بنده نمی فهم. در تعالیم اهل بیت (ع) خبری از این گونه اصطلاحات نیست در شگفتی که چرا برخی ها به جای آنکه چشم و گوش باطن خود را علاج کنند، سعی می کنند جهان را چنان تفسیر کنند که مناسب حال خودشان باشد!

خداوند متعال می فرماید: «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» — آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند؛ و هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را تفقه نمی کنید؛ او بردبار و آمرزنده است.» (اسراء: ۴۴)

«نفرمود، شما تسبیح آنها را با ذهنتان نمی فهمید بلکه فرمود: «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» تفقه، کار ذهن نیست، بلکه کار قلب است. لذا فرمود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ...» و باز فرمود: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاغِفُونَ» و باز فرمود: «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» و باز فرمود: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»

پس برای درک تسبیح موجودات، ذهن قوی کافی نیست، بلکه باید چشم و گوش قلب باز شود تا ببیند و بشنود که موجودات، حقیقتاً - نه به زبان حال - ذکر خدا می گویند. اهل معرفتی نقل کرد که شنیدم بالشم ذکر «لا اله الا الله» می گفت؛ چنان باشکوه که از ذکر او، ریشه بر تنم افتاد و از هوش رفتم. همان شخص نقل می کرد که داشتم ذکر «یا حی و یا قیوم» را می گفتم و آن را تعلیم قلب می دادم، ناگهان شنیدم که قلب داخل سینه ام می گوید: «یا احد و یا صمد». مخلوقات با اختیار و درک، ذکر خدا می کنند نه از سر اجبار و به صورت مکانیکی. اگر ما تسبیح اینها را درک نمی کنیم، چرا تأویلات جاهلانه بکنیم؟ انصاف آن است که بگوئیم: چشم و گوش قلب من، کور و کر هستند

خداوند متعال می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» — آیا ندیدی تمام آنان که در آسمانها و زمینند برای خدا تسبیح می کنند، و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هر يك از آنها نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند داناست» (النور: ۴۱)

از این آیه شریفه استفاده می شود که موجودات تسبیح آگاهانه دارند. چون خداوند متعال از علم آنها به تسبیح و نمازشان خبر داد. و فرمود «كُلُّ قَدْ عَلِمَ ...» در روایات اهل بیت (ع) نیز فراوان وارد شده که هر موجودی ذکر خاص خود را دارد

باز خداوند متعال فرمود: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ . — و کوهها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند؛ و ما انجام دهنده این کار بودیم.» (الانبیاء : ۷۹)

و فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الخَدِيدَ . — و ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ (ما به کوهها و پرندگان گفتیم): ای کوهها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم.» (سبأ : ۱۰)

از این دو آیه شریفه نیز معلوم می‌شود که عبادت کوهها و پرندگان همراه با علم و اختیار بوده است چون خداوند متعال عبادت آنها را در کنار عبادت حضرت داوود قرار داده است که عبادت آگاهانه و اختیاری بود

و فرمود: «و وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ أوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ . — و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است.» (النمل : ۱۶)

و می‌فرماید: «و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ . — هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.» (الانعام : ۳۸)

از این دو آیه شریفه استفاده می‌شود که حیوانات نیز مثل انسانها زبان و جامعه‌ی مخصوص خود را دارند. در آیات دیگری از سخن گفتن حضرت سلیمان (ع) با مورچه و پرندگان نیز بیان شده است. از محتوای سخنان مورچه و همد با حضرت سلیمان (ع) چنین بر می‌آید که این دو موجود از فهم بسیار بالایی نیز برخوردارند. لذا علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه این مورچه سخنانی گفته است که در حدّ متوسطین از مردم است. ایشان از آیات قرآن کریم استفاده : ۳۸ انعام فرموده اند نموده اند که حیوانات نیز مثل انسانها دارای آراء و عقائد شخصی و اجتماعی بوده خوب و بد را در حدّ خود می‌فهمند و بر اساس آن در روز قیامت جوابگوی اعمال خود خواهند بود

از آیات قرآن کریم، افزون باشعور بودن همه موجودات عالم، مختار بودن آنها نیز قابل استفاده است. خداوند متعال می‌فرماید: «و لَهُ أَسْمَاءُ وَ الْأَرْضِ طُوعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ هَسْتَدُّ، از روی رغبت یا از روی کراهت، در برابر (فرمان) او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.» (ال عمران : ۸۳)

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طُوعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ . — تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی رغبت یا اکراه و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند.» (الرعد : ۱۵)

— سپس به آفرینش آسمان . ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طُوعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ به آن و به زمین گفت : بیایید خواه از روی اطاعت و رغبت و خواه از روی اکراه و بی رغبتی ! آنها گفتند: ما از روی طاعت و رغبت می‌آئیم.» (فصلت : ۱۱)

در هیچکدام از این آیات شریفه سخن از تسبیح و سجده جبری نیست؛ چون طوع و اکراه از اقسام فعل اختیاری هستند. فعل اختیاری گاه از روی رغبت است و گاه همراه با بی رغبتی و از سر اضطرار، مثل کسی که از ترس مجازات عملی را انجام می‌دهد، که اگر بخواهد انجام ندهد انجام نمی‌دهد و مجازات را تحمل می‌کند. لذا خداوند متعال سخنی از جبر نفرمود

اگر خودمان کور و کر هستیم، راه درست این نیست که وجود رنگ و صدا را انکار کنیم یا رنگ و صدا را تأویل نماییم، بلکه راه درست آن است که به فکر علاج کوری و کوری خود باشیم تا رنگ و صدا را ببینیم و بشنویم. بینایان و شنوایان گزارش می‌دهند که موجودات، حقیقتاً ذکر خدا می‌کنند. پس تأویلات و خیال باقی چرا؟ چرا با تعبیری مثل تسبیح تکوینی و !امثال این مزخرفات - که در کلام اهل بیت (ع) هیچ اثری از آن نیست - خودمان را گول بزنیم؟

جناب مولوی در مثنوی معنوی از زبان موجودات به ظاهر غیر زنده فرموده است

عالم افسرده ست و نام او جماد ..... جامد افسرده بود ای اوستاد»

باش تا خورشید حشر آید عیان ..... تا ببینی جنبش جسم جهان

چون عصای موسی اینجا مار شد ..... عقل را از ساکنان اخبار شد

پاره‌ی خاک تو را چون مرد ساخت ..... خاکها را جملگی شاید شناخت

مرده زین سویند و زان سو زنده‌اند ..... خامش اینجا و آن طرف گوینده‌اند

چون از آن سوشان فرستد سوی ما .... آن عصا گردد سوی ما ازدها

کوهها هم لحن داودی کند ..... جوهر آهن به کف مومی بود

باد حمل سلیمانی شود ..... بحر با موسی سخن دانی شود

ماه با احمد اشارت بین شود ..... نار ابراهیم را نسرین شود  
خاك قارون را چو ماری در كشد ..... اُستن حنانه آید در رَشَد  
سنگ بر احمد سلامی می‌كند ..... كوه یحیی را پیامی می‌كند  
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم ..... با شما نامحرمان ما خامُشیم  
چون شما سوی جمادی می‌روید ..... محرم جان جمادان چون شوید  
از جمادی عالم جانها روید ..... غلغل اجزای عالم بشنوید  
فاش تسبیح جمادات آیدت ..... وسوسه‌ی تأویلها نربایدت  
«چون ندارد جان تو قندیلها ..... بهر بینش کرده ای تأویلها  
(مثنوی معنوی، دفتر سوم، صفحه‌ی ۳۸۷)